

نقشه‌ی خدا برای فدیه  
درس ۱۳: کفاره‌ی نیابتی  
دکتر آر. سی. اسپرول

حالا همینطور که درس‌مون رو درباره‌ی این بخش از الهیات نظام‌مند که مسیح‌شناسی هست، ادامه میدیم، الان می‌خوایم یکی از مهم‌ترین ابعاد مسیح‌شناسی رو آغاز کنیم و اونو مطالعه خواهیم کرد و اون شامل کفاره هست. حالا می‌خوایم سه درس خاص رو به کل مفهوم کفاره اختصاص بدیم، و تا جاییکه به من مربوط میشه، شروع به قضاوت در مورد اهمیت این آموزه نمی‌کنم.

همونطور که در موقعیت‌های دیگه گفتیم، ما برای کسانی که می‌خواهند به طور عمیق‌تر به این موضوع بپردازند، مطالب تکمیلی داریم. مجموعه‌ی کاملی به نام "صلیب مسیح" رو داریم که یکی از مجموعه‌های موردعلاقه‌ی منه که تا به حال در لیگونیر انجام دادیم. پس اگه این اشتهاتون رو تحریک می‌کنه و می‌خواید در این موضوع عمیق‌تر بشید، توصیه می‌کنم اینو مورد توجه قرار بدید.

به قرون وسطی بر می‌گردیم، در اوایل قرون وسطی، آنسلم قدیس، اهل کانتربری، سه رساله‌ی کوچک نوشت که به خاطر اونها به شهرت دست یافت، دو رساله در قلمرو دفاعیات، به نام "مونو لوگیوم" و "پروس لوگیوم"، اما شاید معروفترین اثر کوچکش "کر دئوس هومو" هست که در اون آنسلم به سؤالی اشاره می‌کنه که اینجا با عنوانی هست که کلماتش صرفاً به این معناست: "چرا خدایی که انسان شد؟"

و او سر کفاره رو بررسی می‌کرد. و در بررسی عهدجدید، این نوع سؤالات رو می‌پرسید: در اصل چرا کفاره ضروری بود؟ در واقع، در نمایش کفاره چه اتفاقی افتاد؟ پس سؤال علت و سؤال هدف و سؤال اهمیت کفاره تحت بررسی او بودند.

و تعلیمی که آنسلم به کلیسا داد، از آن زمان تا به حال تأثیر شگرفی بر درک کلیسا از صلیب مسیح گذاشته. اما پیش از اینکه به دیدگاه خاص او درباره‌ی این موضوع بپردازیم، اجازه بدید بگم وقتی ما به کفاره، صلیب مسیح، در عهدجدید نگاه می‌کنیم، وقتی به اهمیت اون فکر می‌کنیم، پولس می‌گه تصمیم گرفته چیزی نداند غیر از مسیح و آن هم عیسای مصلوب.

و وقتی عهدجدید درباره‌ی صلیب صحبت می‌کنه، وقتی درباره‌ی کفاره‌ی مسیح صحبت می‌کنه، از استعاره‌های متعدد و مختلفی استفاده می‌کنه و بیش از یک نکته‌ی اصلی رو در نظر داره. پس

برای درک کامل کفار که با اصطلاحات کتاب مقدسی به ما ارائه می‌شده، باید ببینیم کفار مثل یک فرش با تارهای متعدد و مختلفی هست که به هم بافته شدند.

و اگر می‌خواهیم به اعماق فعالیت‌های مسیح دست پیدا کنیم، باید هر کدام از این تارها رو مورد توجه قرار بدیم. مثلاً در بعضی از پیش زمینه‌ها، عهد جدید درباره‌ی صلیب مسیح به عنوان عمل فدییه صحبت می‌کنه و مقدماتی‌ترین مفهوم فدییه دادن یک چیز مربوط به نوعی خریداری هست، نوعی مبادله‌ی بازرگانی که با اون یک چیزی از کسی با خرید می‌شه.

و وقتی به این ایده در عهد جدید نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که مسیح، خودش به فدییه قوش اشاره می‌کنه و اینکه با بهای خیلی زیاد ما رو خریداری کرده، یعنی بهای خون خودش.

حالا، چیزی که ارتباط نزدیکی با این ایده‌ی خرید تجاری داره، چیزی که بر حسب اتفاق، وقتی مسیح در پایان زمان رنج‌هاش روی صلیب بود، شما به یاد می‌آید، او فریاد می‌زنه: "تمام شد" و کلمه‌ای که اینجا در عهد جدید بکار رفته، کلمه‌ای هست که از عرصه‌ی تجاری آن زمان گرفته شده.

این یک اصطلاح تجاری هست و زمانی بکار می‌رفت که یک نفر اقساط متعددی رو پرداخت کرده و نهایتاً با پرداخت آخرین قسط، دینش رو ادا کرده. و شما می‌بینید که گاهی اوقات ما در اقتصادمون، وقتی پرداخت اقساط رو تکمیل می‌کنیم، نهایتاً مهر شگفت انگیزی رو روی رسیدمون می‌بینیم که میگه: "به طور کامل پرداخت شد". پس دوباره این زبان تجاری در اینجا بکار رفته.

اما همونطور که گفتیم، انواع گوناگونی از، به اصطلاح نظریه‌های فدییه، ارتباط نزدیکی با این دارند. و نظریه‌های فدییه که در تاریخ کلیسا ظاهر شده، همونطور که گفتیم، بیش از یک نوعه. یکی از معروفترین نظریه‌ها اینه که مسیح به شیطان فدییه داد تا قوش رو از اسارت به عنوان گروگان شیطان نجات بده.

همونطور که شاید امروز یک نفر مایل باشه به یک آدم ربا فدییه بده، پس میگن مسیح به رئیس این دنیا که قوش رو تحت کنترل درآورده بود، فدییه داد. من شخصاً خیلی مشتاق این نظریه نیستم، چون به نظرم این اقتدار و قدرتی بیش از لیاقت شیطان رو به او میده. عده‌ای دیگه درباره‌ی این صحبت می‌کنند که مسیح به خاطر پرداخت قرضی که نسبت به پدر بود، نه شیطان، فدییه داد، تا قوش رو خریداری کنه و ما بعداً عمیقتر اون رو بررسی خواهیم کرد. همچنین چیزی که ارتباط نزدیکی با این ایده‌ی تجاری داره، ایده‌ی بهای عروس در عهد عتیقه، که ما در

کتاب خروج، قوانین و مقرراتی رو می‌بینیم که در شریعت موسی برای خادمین ملزم به خدمت و کسانیکه ازدواج می‌کنند، مقرر شده.

برای اینکه مرد، تأیید پدر عروس رو برای عروسی دریافت کنه، باید مهریه بده؛ او باید بهای عروس رو بپردازه، ارزش اصلی این کار در اینه که به پدر عروس نشون میده که دارایی و استطاعت اینو داره که از دخترش و اولادی که از این اتحاد جاری میشه، مراقبت کنه. اما در خروج یک تحریف عجیبی در این هست که با اشاره‌ی خاص به خادمانی هست که به خدمت گرفته شدند.

اگه کسی به خاطر فقر، برده بشه تا قرضش رو بپردازه، او میاد و خودش رو به کسی که بهش پول بدهکاره، می‌فروشه و اگه او زن و فرزندانش رو وارد این بردگی قراردادی بکنه، البته که در هنگام آزادیش اجازه داره با زن و فرزندانش از اونجا بره.

اما اگه به عنوان مرد مجرد وارد بردگی قراردادی بشه و در حال بردگی با برده‌ی دیگه یا دختر مالکش یا هرکس دیگه ازدواج کنه و بچه‌دار بشه، وقتی زمان آزادیش برسه، میتونه خودش آزاد بشه، اما زن و فرزندانش آزاد نمیشن. و بعضی به این نگاه می‌کنند و ظاهراً فکر می‌کنند که این بی‌رحمی و بی‌تمدنی و غیره هست، اما دوباره نکته اینه که او نمی‌تونه آزادی زن و فرزندانش رو بدست بیاره، مگر اینکه برگرده و طبق مقررات استخدام بشه و بهای عروس رو بپردازه. حالا، ارزش الهیاتی‌اش اینه که مسیح یک عروس داره و عروسیش کلیساست و ما این تصویری رو که در عهدعتیق پیدا می‌کنیم، اکنون در رابطه با کفار در عهدجدید می‌بینیم که مسیح عروسیش رو خریداری می‌کنه.

او بهای عروس رو می‌پردازه و مفهوم ضمنی اون در اینجا اینه که او بهایی رو برای بازخرید و آزادی بردگان می‌پردازه. توجه کنید که او میگه یا عهدجدید میگه: "شما از آن خود نیستید، چون به بهایی خریداری شدید". پس کل مفهوم خریداری شدن، برای مفهوم کتابمقدس در باره‌ی کفاره، یک امر بسیار مهمه.

دیدگاه‌های دیگه که بر اونها تأکید شده، مخصوصاً در قرن بیستم توسط الهیدانان لوتری، دیدگاهی هست که به عنوان "کریستوس ویکتور" شناخته شده، یعنی اتفاقی که روی صلیب افتاد، یک پیروزی کیهانی بود که مسیح اسیران رو با ضربه‌ی مهلک بر نیروهای شرارت و نیروهای ابلیس آزاد کرد و این چالش بزرگی بین خوب و بد بود که مسیح قدرت شیطان رو با مرگ کفار ای خودش خرد کرد.

و از این لحاظ، این تحقق لعنت باستانی هست که مسیح بر مار در عدن اعلام کرد، وقتی گفت ذریت زن، سر مار را خواهد کوبید، اما در این فرایند پاشنه‌ی او کوبیده میشه. پس دوباره مسیح در این پیروزی، درد می‌کشه و زخمی میشه، اما به هر حال درد او در مقایسه با دردی که با پیروزی او بر رئیس ابلیس و رئیس تاریکی وارد میشه، چیز زیادی نیست.

حالا یکی از مشکلاتی که اینجا داریم، اینه که تارهای مختلف زیادی داریم و گاهی وقتها مردم به یکی از اینها نگاه می‌کنند و سعی می‌کنند اون رو به عنوان ارزش انحصاری کفاره بدونند. و به نظرم این اشتباهه. به نظرم ما باید ببینیم که همه‌ی اینها جوانب مختلف کار بسیار پیچیده‌ی فدییه هستند. حالا البته نظریه‌های دیگه‌ای برای کفاره بیان شده و به سختی قابل پذیرشه.

یکی از معروفترین اونها، نظریه‌ی حکومت‌گرایی کفاره هست که پیشنهاد می‌کنه اتفاقی که روی صلیب افتاد، کفاره‌ی واقعی نبود، بلکه صرفاً یک روشنگری بود که با اون خدا جدیت گناه رو به دنیا نشون می‌داد و برای اینکه از ارزش فرمانروایی و اقتدار و حکومتش بر دنیا دفاع کنه، کاری کرد که مسیح روی صلیب رنج بکشه.

اما علاوه بر اینها، چیزی که بیشترین توجه رو به خودش جلب کرد، به نظرم، از زمان سنت آنسلم، این دیدگاه کفاره هست که نظریه‌ی رضایت از طریق کفاره می‌نامیم، و این نه تنها به عهد جدید، بلکه به توضیح دقیق آنسلم درباره‌ی علت و نیاز به کفاره برمی‌گرده. اخیراً من با مردی صحبت کردم که خیلی مخالف کل الهیات کتاب مقدسی بود.

او گفت به خدا اعتقاد داره، اما به دیدگاه مسیحی درباره‌ی خدا اعتقاد نداره و گفت چون مسخره هست که به خدایی ایمان داشته باشیم که خواهان قربانی خونی هست تا با موجودات انسانی مصالحه کنه و او به خاطر این عصبانی بود و می‌گفت: "این چه خدای بی‌تمدنی هست که خیلی انتقام جو و بدخلقه که خواهان این جور چیزهاست؟" من با یک کلمه جواب دادم؛ گفتم: "یک خدای عادل".

"البته این چیزی بود که او نتونست هضمش کنه. او فکر می‌کرد یک خدای منصف، یک خدای واقعاً عادل، یک خدای واقعاً خوب، فقط یک جانبه گناهان انسان‌ها رو می‌بخشه و مثلاً چنین درخواستی رو که تشنه‌ی خون هست، به عنوان کفاره تحمیل نمی‌کنه. بلکه دوباره، اصلی که بر اساس اون آنسلم این نظریه‌ی رضایت رو تنظیم کرد، بر اساس عدالت خدا بود.

این صفت خدا که در رابطه با ماهیت اوست، خیلی معروف و خوشایند نیست. خیلی از افراد ترجیح میدن که مطلقاً به لحاظ محبت خدا یا فیض خدا یا رحمت او فکر کنند، و مثل این مردی

که اخیراً با او صحبت کردم، نسبت به این ایده که خدا، خدای عدالت، آرزوی دارند. ولی اگه به ادراک کتاب مقدسی درباره‌ی عدالت نگاه کنیم، می‌بینیم که عدالت، ارتباط نزدیکی با دو جنبه یا مقوله‌ی دیگه داره.

اولی جنبه‌ی عدالت. انصاف و عدالت در کتاب مقدس متمایزند، اما هرگز جدا نشدند. عدالت، یک رکن، یک رکن ضروری انصاف حقیقیه. و به طور گسترده، رکن حقیقی و ضروری برای نیکویی هست. گفتگوی من با این مردی که چند لحظه پیش در موردش صحبت کردم، واقعاً متمرکز بر این بود که آیا خدا یک خدای نیکوست.

او ایمان مسیحی رو دوست نداره، چون فکر می‌کنه مسیحیت درباره‌ی یک خدای بد تعلیم می‌ده، و دلیل اینکه درباره‌ی یک خدای بد تعلیم می‌ده، اینه که او گناه رو مجازات می‌کنه. و من گفتم به نظرم این برعکس به طرز برجسته‌ای نیکویی خدا رو نشون می‌ده. چرا من اینو میگم؟

خب، من شرایطی رو در عهدعتیق به یاد میارم که خدا اعلام کرد که می‌خواد داوری خودش رو بر سدوم و عموره نازل کنه و ابراهیم برای مردم شفاعت کرد و نگران بود که خدا با خشم انتقام جویانه، مردم بی‌گناه رو در کنار شریران مجازات کنه و به اونها آسیب بزنه، این چیزی بود که ابراهیم نباید حتی یک ثانیه نگرانیش می‌بود.

اما در این گفتگویی که با خدا داشت، این سؤال رو مطرح کرد که یک سؤال بدیهی بود و جوابش فقط می‌تونست، "بله" باشه. و سؤال این بود که "آیا داور تمام جهان، انصاف نخواهد کرد؟" حالا ببینید تفکری که ابراهیم در اینجا داشت، درست بود. ابراهیم درک کرده بود که خداوند خدای قادر مطلق، داور عالی همه‌ی اعمال انسان‌ها، نمی‌دونه چطوری کاری غیر از عدالت و انصاف انجام بده.

یک چیزی که ما رو تسلی می‌ده، اینه که بدونیم داور عالی آسمان و زمین همیشه و همه جا عادل. او رشوه نمی‌گیره؛ او فاسد نیست؛ و اشتباه نمی‌کنه. او عالم مطلقه، داوری او کامله؛ او در ارزیابی‌اش همه‌ی شرایط مخففه رو در هنگام تصمیم‌گیری در نظر می‌گیره. او داور کامله.

اما علاوه بر کمال علمش، می‌فهمیم که این داور آسمان و زمین، نیکوست. و داوری که هرگز بدی رو مجازات نمی‌کنه، یک داور نیکو نیست، چون داوری که هرگز بدی رو مجازات نمی‌کنه، یک داور عادل نیست. این نکته‌ای هست که آنسلم تلاش می‌کرد بگه که خدا یک داور عادل و عدالت، عدالت او، نه یک عدالت انتزاعی خارج از او، بلکه وجود درونی او، انصاف او، عدالت او می‌خواد که بدی مجازات بشه.

حالا وقتی پولس راز صلیب رو در عهدجدید بررسی می‌کنه، این رسول می‌گه در کار مسیح که منجر به عادل شمردگی ما شد، خدا عادل و عادل کننده هست. خدا هم عادل و هم عادل کننده هست. این موضوع عجیب در مفهوم عهدجدید برای کفاره هست.

حالا برای درک این موضوع، اخیراً از تصویری استفاده می‌کنم که از تاریخ الهیات گرفتم و برای بعضی از افراد خیلی مفید بوده و اون هم اینه که بین انواع مختلف قرض‌هامون تمایز قائل بشیم. ما به آموزه‌ی گناه رسیدگی کردیم، و دیدیم که وقتی در برابر خدا گناه می‌کنیم، مقروض می‌شیم، یک قرض اخلاقی.

چون شریعت خدا او رو ملزم می‌کنه و ما فراخونده شدیم که این الزامات رو اجرا کنیم و الزامی که ما بدهکاریم، الزام کماله و اگه یکبار گناه کنیم، متحمل هموفیلی اخلاقی می‌شیم. چون مقروضانی می‌شیم که احتمالاً نمی‌تونیم قرضمون رو بپردازیم. پس بیایید دوباره به ایده‌ی قرض جریمه‌ی نقدی بپردازیم که متمایز از قرض اخلاقی هست.

قرض جریمه‌ی نقدی، یک بدهی مالی یا نقدی هست که با اون پولی رو در یک مبادله بدهکار می‌شیم. و تصویر من درباره‌ی پسر کوچولویی هست که وارد مغازه‌ی بستنی فروشی میشه و شما اونجا ایستادید و وقتی او دو اسکوپ بستنی قیفی سفارش میده، و پیش‌خدمت بستنی قیفی رو به او میده و می‌گه "این دو دلار میشه."

می‌بینید که چهره‌اش در هم فرومیره؛ دست در جیبش می‌کنه و یک اسکناس یک دلاری درمیاره و می‌گه: "اما مامانم فقط یک دلار به من داد." شما در این شرایط چی کار می‌کنید؟ اونجا ایستادید و این مبادله رو تماشا می‌کنید حالا چی کار می‌کنید؟ دست در جیبتون می‌کنید و یک دلار درمیارید و به اون خانم میدید و می‌گید: "بفرمایید، من بقیه‌ی پول این بستنی قیفی رو میدم."

این پسر به شما نگاه می‌کنه و می‌گه: "آقا، ممنونم!" و میره دنبال کارش. حالا سؤال اینه که آیا این پیش‌خدمت باید این پرداخت شما رو بپذیره؟ و جوابش، بله هست، چون این قرض از لحاظ مالی پرداخت شده. وقتی من از طرف این پسر کوچولو این پول رو روی میز می‌گذارم، این پرداخت قانونی بدهی هست. او باید این پرداخت رو بپذیره. بیایید داستان رو کمی تغییر بدیم.

حالا این پسر کوچولو به جای اینکه وارد بشه و یک بستنی قیفی دو اسکویی سفارش بده، وارد مغازه میشه، صبر می‌کنه تا پیش‌خدمت به پشت مغازه بره، او به پشت پیشخون میده، یک قاشقک برمی‌داره و دو تا اسکوپ بستنی روی قیف بستنی می‌گذاره و می‌خواد از مغازه بیرون

بره که صاحب مغازه میاد و پسِ گردنش رو می‌گیره و میگه: "همونجا نگهش‌دار." و با پلیس تماس می‌گیره.

حالا این پسر کوچولو بستنی دزدیده. و حالا من درحالیکه پلیس اونجا ایستاده، اینو تماشا می‌کنم و میگم: "افسر، یک لحظه صبر کنید. اینو فراموش کنید. همه‌ی ما می‌تونیم اینجا مهربون باشیم. من پول بستنی قیفی این پسر رو میدم." و من دو دلار به صاحب مغازه میدم.

پلیس به صاحب مغازه نگاه می‌کنه و سوآلی که می‌پرسه چیه؟ "آیا می‌خوای این اتهام رو پیگیری کنی؟" چون این پلیس درک می‌کنه که صاحب مغازه مجبور نیست پرداخت من برای بستنی قیفی رو قبول کنه، چون اینجا این فقط یک مبادله‌ی مالی نیست. یک قانون زیر پا گذاشته شده؛ قرض اخلاقی انجام شده و ایجاد شده. پس صاحب مغازه می‌تونه این پرداخت رو بپذیره یا نپذیره. حالا اتفاقی که روی صلیب می‌افته، اینه که در این مورد، این ایده‌ی یک رهگذر نیست که بخواد بها توسط یک جانشین پرداخت بشه، بلکه این ایده‌ی مالکه.

خدا پسرش رو به جهان می‌فرسته تا بهای تقصیر اخلاقی رو بپردازه و قرض اخلاقی ما رو رفع کنه و میگه: "من پرداخت تو رو برای این انسان‌های تقصیرکاری که مقروضند و نمی‌تونند قرضشون رو بپردازند، قبول می‌کنم. پس در این معامله که خدا پیش قدم میشه، خدا در مورد عدالتش مذاکره نمی‌کنه. او انصافش رو قربانی نمی‌کنه.

او درستی خودش رو خدشه دار نمی‌کنه. او گفت: "من تضمین می‌کنم که این مجازات انجام بشه و گناه مجازات بشه." این عدالت صلیبه. رحمت صلیب در این دیده میشه که خدا پرداخت بها رو توسط یک جانشین می‌پذیره، چیزی که در جلسه‌ی بعدی به اون خواهیم پرداخت. اما در این هنگام، کلام پولس روشن میشه که میگه در این عمل، خدا، هم عادل هست و هم عادل‌کننده‌ی انسان‌های بی‌دین.